

داریوش، شاهنشاه برگزیده اهورامزدا

دکتر سید اصغر محمودآبادی*

چکیده

هنگامی که داریوش هخامنشی (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) پس از مبارزاتی سخت با گئومات مغ - آن گونه که خود توصیف می کند - و برخوردهای جدی و سرنوشت ساز با مدعیانی که خواستار دگرگونی در وضع خود و دولت هخامنشی بودند، پیروز بیرون آمد، در اولین گزارش خود در مورد گئومات و شورشهای فراوان و فراگیر که در بیستون کرمانشاهان منتشر نمود و آن را به عنوان سندی رسمی و پایدار برای آیندگان به ودیعه نهاد، خود را شاهنشاه برگزیده - به خواست - اهورامزدا معرفی می کند. چه انگیزه‌هایی داریوش را وادار می کند که چنان پیام تازه و قابل بررسی‌یی را برای نخستین بار در ایران زمین به مردم زمان خود و آیندگان انتقال دهد؟ برخی از مورخان او را زرتشتی خوانده‌اند و بسیاری نیز موضوع را با ابهام نگاه کرده و عده‌ای نیز داریوش را نه یک زرتشتی مؤمن و وفادار و آرمان مند، بلکه سیاستمداری جدی با چهره‌ای نظامی و خشن و یک توسعه گر بی گذشت و سرانجام یک بازرگان آگاه و کارا، معرفی کرده‌اند. با این حال اینکه چرا داریوش خود را با اراده اهورامزدا پیروز و بزرگ می نامد چندان روشن نیست.

* - استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

- مربوط به طرح مصوب معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان با عنوان نقد و بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری کلاسیک یونان با تاریخ‌نگاری نوین غربی در باب هخامنشیان

مقاله حاضر سعی دارد از درون پیچیدگی‌های سیاسی و ناپیدایی‌های اجتماعی و مبارزات اعتقادی آن زمان، تا حدودی برای این سؤال پاسخی درخور بیابد.

واژه‌های کلیدی

داریوش، مشروعیت، اهورامزدا، هخامنشیان.

مقدمه

اینکه داریوش خود را برگزیده اهورامزدا می‌شمرد و در کتیبه‌های متعدد خویش این لفظ را پیاپی تکرار می‌کند، واقعا از چه انگیزه‌ای سرچشمه می‌گرفت، چه اهدافی را دنبال می‌کرد و چگونه می‌توان داریوش را - جدا از کوروش و کمبوجیه که هیچ‌گاه خود را برگزیده اهورامزدا نخوانده‌اند - با مشروعیتی که یکبارہ در تاریخ ایران زمین - و نه در تاریخ مشرق - ظاهر می‌شود تعریف کرد؟ اگر به صورت مختصر به شرایط به دست گرفتن قدرت از طرف داریوش بازگردیم به روشنی متوجه خواهیم شد که آنچه را که داریوش به دست آورد، بیشتر بر اثر شرایطی بود که بخشی از آن پیش از داریوش به وجود آمده بود. بخشی موجود بود و بخش دیگر نیز از طریق داریوش و یارانش پدیدار گردید. در واقع عوامل متضادی در همه آن سه بخش وجود دارد. با وجود این بی‌گمان «داریوش توانست با موفقیت از یک بحران بزرگ و فراگیر - از آغاز پدیده مغ تا پایان سال دوم حکومتش - که امپراتوری نوپای هخامنشی را در کمتر از یک‌دهه از زمان تأسیس با آن مواجه کرده بود عبور نماید.» (28; p200)

فرمانروایی داریوش اول هخامنشی، در ابهام ماههای آخر زندگی کمبوجیه و بحران ماههای پس از مرگ او پدیدار شد. درباره آن تحولات و مقایسه آن با گزارشهای وی به طور مشخص، اطلاعاتی که شخص داریوش در کتیبه‌های مختلف خویش و به ویژه در سنگ‌نبشته بیستون به تاریخ و به آیندگان می‌دهد، بسیار مهمتر و نزدیکتر به وقایع می‌باشند. اما همه آنچه داریوش گزارش کرده و با همه دقتی که در مرتبط ساختن اجزای گزارش خویش به کار برده است، به دلایل روشنی نمی‌تواند به صورتی صادقانه در اختیار مورخان امروز قرار گیرد. در این مورد سؤالهای بسیاری وجود دارد. با این همه هنوز وقایع سال پرماجرایی ۵۲۲ ق.م که مرگ کمبوجیه، فرمانروایی گنومات مغ، سرنگونی او به دست مردان هفت خاندان پارسی که سرانجام، شاهنشاهی داریوش

هخامنشی را در پی داشت - به درستی روشن نگردیده است. با وجود این موضوع روشن است که داریوش از نخستین سال مبارزه با گنومات و مدعیان و شورشگران متعدد - براساس گزارش کتیبه بیستون - خود را شاهنشاه خوانده است و به طور جدی مقام الهی شاهنشاهی و حمایت اهورامزدا را مطرح ساخته است. در این صورت آیا می توان پنداشت آنچه را که داریوش از محتوای آن لقب در نظر داشته است، واقعاً بر اعتقادات مشخص وی استوار بوده و یا حمایت گروههای بسیاری را که به آن رابطه - خدا و شاه - اعتقاد داشته اند طلب می نموده است و یا داریوش از آن حمایت خدایی قصد مبارزه با مدعیان دیگر را داشته که غلبه بر آنها در میدانهای جنگ دشوار بوده است؟ مقاله حاضر در صدد راهیابی به چنان فضایی است که بتواند دلیل اتکای داریوش را بر بزرگترین عنوان آسمانی که شاهنشاهی را ودیعه الهی می داند بشناسد و نیروی مقتدری را که در برابر داریوش قرار داشت مورد شناسایی قرار دهد.

نگاه منابع به ادعای داریوش

شورشی را که به گنومات مغ و یا به گفته داریوش بردیای دروغین نسبت داده اند، (هردوت در تواریخ و داریوش در سنگ نبشته بیستون) - از مارس ۵۲۲ ق.م تا ۲۹ سپتامبر همان سال به مدت ۷ ماه، سرتاسر ایران زمین را در خود فرو برد. به نظر می رسد مغ که به گفته داریوش مادی بود، موفق شد در آن مدت کوتاه، تمامی کشور را علیه کمبوجیه برانگیزد و اجزای آن را به اطاعت از خویش وادار سازد.

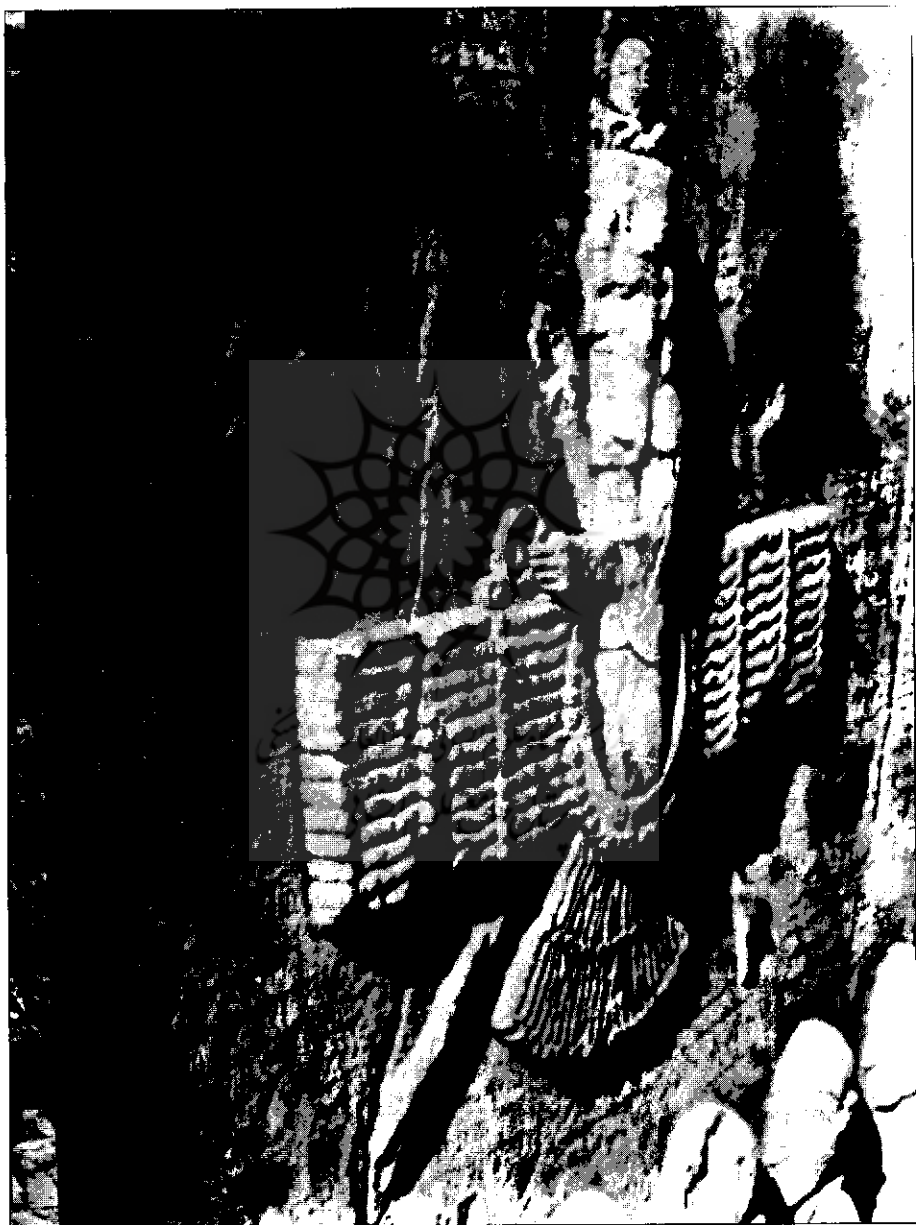
داریوش کوشش دارد، بردیای دروغین را مغی سرکش و شورشگری غاصب و دروغ زن معرفی کند و پایگاه قدرت او را، هم به مغان و هم به قبایل ماد که پیش از آن هم بر ایران حکومت کرده بودند نسبت دهد. به واقع از نگاه داریوش و بخش عمده ای از خاندان هخامنشی، مغان و مادها به صورت دو پدیده سیاسی - مذهبی، قدرت را از خاندان هخامنشی و فرزندان کوروش ربوده بودند. امروزه بخش بزرگی از محققان و مورخان تاریخ هخامنشی، عقیده دارند داریوش در یک جدال مذهبی و برای احیای آیین زرتشت، علیه مغان به مبارزه پرداخت و در آن مبارزه پیروز گردید. در این گفته هنوز دو ابهام بزرگ وجود دارد. یکی آن که آیا مغ یک غاصب بوده و یا داریوش واقعاً فرزند کوروش را کشته است و به چه انگیزه ای؟ و دیگر اینکه آیا داریوش با تفکر آیینی و به عنوان یک فرد زرتشتی به تغییرات اساسی و سیاسی جامعه ایرانی در آن

روزگاران می‌اندیشیده و در این مورد چه انگیزه‌ای داشته است؟ مشدودترین دانشمندانی که به زرتشتی بودن داریوش و مبارزات مذهبی او اعتقاد دارند عبارت‌اند از: توین‌بی، بریان، اومستد، هرتسفلد، هرتل، شدر و در این میان دانشمندانی نیز با دریافتهای تازه‌ای از تاریخ گذشته به این نتیجه رسیده‌اند که مبارزات داریوش مذهبی نبوده است و آیین زرتشت و اعتقاد به آن، در آن شرایط و تحولات نقش اساسی نداشته است (۲۱: ص ۳۵۵). اینان عبارت‌اند از: هارله، اشپیگل، پراشک، کریستن‌سن و بنونیست.

ای. هرتل و ا. هرتسفلد کوشیده‌اند مبارزه داریوش را با مغها «نبرد دین جدید زرتشتی با عقاید بت پرستانه مغها» جلوه دهند. «بدین ترتیب، زرتشت الهام‌دهنده کلیه فعالیتها و اقدامات داریوش بوده است» (۲۲: ص ۷۶). اومستد نیز به وضوح اعتقاد دارد زمانی که زرتشت پیامبر، میهمان گرمی دربار گشتاسب در شرق ایران بود، اغلب با داریوش جوان گفت‌وگو کرده است^(۱) و نتیجه آن ارتباط به واقع مأموریتی مذهبی بود که داریوش در گسترش افکار زرتشتی و ایجاد یک حکومت مذهبی-سیاسی از طریق به دست گرفتن قدرت انجام داد (۱: ص ۱۴۶). البته این نظر از لحاظ کلی قابل قبول نیست و مهمترین دلیل آن هم عدم آگاهی تاریخی ما از زمان زندگی و رسالت زرتشت است.

داریوش در سنگ‌نبشته بیستون (سطر نهم) چنین می‌نویسد: «گوید داریوش شاه: اهورامزدا این پادشاهی را به من فراداد، اهورامزدایم پشتیبانی کرد تا این پادشاهی را به دست آورم، به خواست اهورامزدا این پادشاهی را دارم» (۱۳: ص ۲۴). به راستی امروزه هیچ سند راستینی که ثابت کند هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند، وجود ندارد (۲۱: ص ۱۱۵) و داریوش نیز در کتیبه بیستون خویش سخن از زرتشتی بودن خود به میان نیاورده است و فقط به واژه اهورامزدا به عنوان بزرگترین خدا اشاره می‌نماید.

بسیار روشن است که نام بزرگترین ایزد در سنگ‌نبشته‌های عصر هخامنشی، همیشه به صورت اهورامزدا نگاشته می‌شود و این حالت هرگز در اوستا دیده نمی‌شود. در اوستا فقط واژه مزدا آمده است (۲۱: ص ۳۴۹). از این گذشته در منطق واژه‌شناسی، واژه داریوش به (داریووهوش / Darayavahush) یا نگهدارنده اندیشه نیک، به هیچ‌وجه زرتشتی نیست (۲۱: ص ۲۱۶) و گذشته از آن دینی را که در آن از امشاسپندان، اشه و آرمیتی^(۲) کلامی نیامده و سخنی از مزدیسنی در آن وجود ندارد نمی‌توان دین زرتشتی نامید (۲۱: ص ۳۶۴).



بیستون - نقش برجسته داریوش: اهورامزدا

به گفته نیبرگ: «به احتمال، منظور داریوش از اهورامزدا به‌عنوان بزرگترین خدا، که نه تنها بر خدایان و ایزدان آریایی برتری داشته، بلکه دیگر خدایان ادیان مختلف همچون یهوه و مردوک را نیز زیر فرمان قرار می‌دهد، همانا تجسم یک آرمان آسمانی و تبدیل آن به یک پدیده زمینی و مرتبط ساختن آن دو با هم بوده است» (۲۱: ص ۳۵۴). از نگاه داریوش اهورامزدا در آسمان و شاه بر روی زمین، شباهتهایی را در نوع و تفهیم حکومت خویش دارا هستند. بنابراین همچنان که خدای آریاییان بزرگترین و والاترین خدا بوده و بر آسمان سلطنتی ابدی دارد، شاه آریاییان نیز به نمایندگی از او بر روی زمین سلطنتی پایدار دارد و این اساس یک امپراتوری بود که خواه ناخواه به وسیله هخامنشیان پدید آمد. بنابراین داریوش چه دینی داشت؟ جواب به این سؤال بسیار مشکل است و به‌سادگی نمی‌توان داریوش را یک زرتشتی مؤمن و مبارز به حساب آورد، پس داریوش از کجا و چگونه و با چه سلیقه‌ای، چنان اندیشه‌ای را برگزید و تلاش نمود آن را به مردم خود و اقوام تابعه امپراتوری تفهیم نماید؟

پیش از آنکه به جواب این سؤال بیندیشیم، به این مورد فکر کنیم که داریوش پس از گرفتن قدرت از گئومات و سرکوب خوئین مخالفان خود، به جای اندیشیدن به موارد و مسائل دینی و به جای آنکه جامعه بزرگ آریاییان و غیر آریاییان را به اصول آیین مزدیسنا و خدای آن، اهورامزدا - که با اراده غیرقابل انکار خویش به داریوش شاهنشاهی بخشیده بود و خاندان او را در حریم قدرت خویش حفظ می‌نمود، آشنا سازد و همانند شاهان بین‌النهرین به ایجاد یک حکومت به زبان امروزی «تئوکراتیک» بپردازد، دست به کار ایجاد قانون شد. داریوش در سرگذشت‌نامه خود به سال ۵۲۰ ق.م می‌نویسد: داریوش می‌گوید: «به خواست اهورامزدا این سرزمینهایی که از روی داد (قانون) من رفتار کردند، آنچه‌شان از من فرمان داده شد، آن کردند.» (۱: ص ۱۶۳) اما داریوش اصول اولیه داته^(۳) یا داته‌های خویش را از کجا به دست می‌آورد؟ تعدادی از مواد قانونی دولت هخامنشی از بابل و از زبانهای سومری و اکدی به دست می‌آید. یگانه تفاوت در این بود که موارد قضایی، اجتماعی و اقتصادی، بسیار پیشرفته‌تر و مطابق برنامه‌ریزی‌های جدید که بر مبنای رشد امپراتوری انجام می‌گرفت، مطرح و مدون می‌شد (۱: ص ۱۶۴). در برابر اراده خدایان قانون‌نامه حمورابی، داریوش که به مانند شاه مشهور بابلی چند خدای را نمی‌پرستد^(۴) اهورامزدا را قرار می‌دهد و آنگاه آنچه را که حمورابی نوشته بود با طرحی که بر پارسای بودن آن تأکید شده بود، به‌عنوان



مجموعه قوانین برای آینده نظام هخامنشی ارائه می‌دهد (۱: ص ۱۶۸-۱۶۶). همه آنچه گذشت نشان از این واقعیت دارد که گرچه داریوش با اراده اهورامزدا حاکمیت دارد، اما حاکمیت او یک سلطه قانون‌مدارانه است نه یک حکومت مذهبی با قوانین خاص خود. حتی اگر بتوانیم داریوش را یک سوشیانت^(۵) مذهب زرتشت و یا یک اصلاحگر دینی به حساب بیاوریم که نامتحمّل است (۲۰: ص ۳۶۳) باز هم شکل‌گیری و اداره حکومت داریوش و جانشینان او از ویژگیهای یک حکومت مذهبی با قوانین خاص خود، بسیار دور است. ما حتی اگر عبارات دینی را در آغاز سنگ‌نبشته‌های داریوش (بیستون، تخت جمشید و نقش رستم) جدی بگیریم تا شاید از درون آن افکار دینی داریوش و نحوه حکومت او روشن‌تر گردد، ناچاریم این واقعیت‌ها را نیز بپذیریم. سنگ‌نبشته بیستون از احساس دینی به دور است هرچند واژه‌های دینی در آن به کار رفته است.^(۶) سنگ‌نبشته تخت جمشید به بیان اعتقادات و اخلاقیات پرداخته و دارای جنبه‌های قومیت بیشتری می‌باشد و سنگ‌نبشته آرامگاه داریوش معتقدات رسمی را در سرتاسر شاهنشاهی بیان می‌نماید.» (۲۰: ص ۳۶۳) اما به واقع با نام داریوش است که می‌توانیم به‌راستی سخن از امپراتوری هخامنشی بگوییم (۱۵: ص ۵۶) و علاقه داریوش را بستاییم که مایل بود تا با ارسال گزارشهای کارهای انجام شده که متن اصلی آن در

بیستون^(۷) کرمانشاهان نگاشته شده بود، همه مردمان را به هر زبانی که سخن می‌گفتند از اهمیت آن کار بزرگ و شایسته آگاه نماید (92-88 p. :27).

سرانجام به گفته دان ناردو: «احتمالاً حقیقت امر مرگ کمبوجیه و بردیا هیچ‌گاه روشن نخواهد شد.»^(۸) (۲۰: ص ۵۴)

انگیزه‌های شورش علیه داریوش

درباره شورش مغان و مبارزه داریوش و بخشی از خاندان هخامنشی علیه آنان، باید گفت کیفیت شورش مغان هنوز روشن نشده است. ولی در عین حال آن حرکت برای درک تاریخ پیشرفت حکومت هخامنشیان، اهمیت فوق‌العاده دارد. داریوش با سرکوب غاصب شاهنشاهی به قدرت رسید و بلافاصله با شورشهای وسیعی در سرتاسر ایران‌زمین روبه‌رو گردید (۲۰: ص ۳۴۹).

بی‌گمان برخی از آن شورشها، در آغاز فرمانروایی داریوش بروز مخالفت‌های شخصی و یا خاندانی را با شخص او بیان می‌نماید. در عین حال هم نمی‌توان آن شورشها را که پس از سلطنت داریوش پدید آمد، دلیلی روشن بر حقانیت گنومات و یا تجاوز داریوش به حریم قدرت خاندان کوروش به حساب آورد. با این همه و آن‌طور که خود داریوش گزارش می‌دهد، شورشهای فراوانی علیه او به‌پا خاست و مردم بسیاری از شاهنشاهی وسیع هخامنشیان به ستیز علیه حکومت مرکزی پرداختند. در صورتی که در دوران کوتاه هفت‌ماهه حکومت مغ، شورشی علیه او برنخاست که البته به گفته داریوش «علت آن ترس مردم از مغ بوده است» (بیستون، ستون ۱، سطر ۱۳).

در انگیزه‌های مخالفت اقوام غیر ایرانی علیه داریوش، می‌توان اقدامات آنان را چنین توجیه نمود که احساس استقلال‌طلبی و آزادی، مبین چنان حرکتی بوده است. اما در مورد اقوام ایرانی، همچون مادها، عیلامی‌ها، اقوام ساکن پارثوا، ارمنی‌ها و پارسی‌ها، باید به جست‌وجوی عللی دیگر پرداخت که بی‌گمان بسیار متفاوت و جدا از علل قبلی است. در واقع اقوام داخلی و حرکت‌های آنان، چه نقشی در آغاز حکومت داریوش داشته‌اند؟ داریوش در سنگ‌نبشته خود به علل قیامها اشاره‌ای نمی‌کند و فقط به نقش برگزیدگی خود به خواست اهورامزدا تأکید می‌نماید و به پیروزی خویش بر شورشگران اشاره دارد که سعی می‌شود در آن درایت شاهنشاه و اراده اهورامزدا به تصویر کشیده شود (۲۵: ص ۲۸۱-۸۲).

اینکه آیا اقوام داخلی، بعد از سرکوب گنومسات چه نقشی در ایجاد دومین امپراتوری هخامنشی ایفا کردند نیز سؤالی است که باید به آن جوابی قانع‌کننده داد. همچنین آیا اقوام غیر ایرانی امپراتوری پهناور هخامنشی، پس از تسلیم در برابر قدرت داریوش، چه روابطی با حکومت مرکزی پیدا کردند و چگونه اداره می‌شدند به واقع سؤالاتی هستند که باید به دقت مورد توجه قرار گیرند.

این مطلب روشن است که پس از درگذشت کمبوجیه (کامبیز) چنان قلمرو وسیعی از وی به جای مانده که تا آن زمان، «هیچ یک از جهانگشایان حتی تصور آن را نیز نکرده بودند» (۱۷: ص ۶۷). داریوش با بخش وسیعی از مردمان چنان سرزمینی که علیه حکومت مرکزی به ستیز برخاسته بودند ناچار به درگیری بود. سنگ‌نبشته بیستون که در سالهای آغازین فرمانروایی داریوش نگاشته شده است، بی‌تردید نمی‌تواند بیانگر تمامی تحولات سالهای طولانی و پرماجرایی شاهنشاهی وی باشد. با این همه منبع اساسی وقایع دوران داریوش کتیبه بیستون است (۱۴: ص ۱۴۴). اما سنگ‌نبشته بیستون، در واقع خودآموز تاریخ هخامنشی نیست. داریوش می‌خواهد مشروعیت^(۹) خود را به زمان خود ثابت نماید و کارهای خود را برای بزرگداشت و حق‌شناسی^(۱۰) در اختیار آیندگان قرار دهد (۳: ص ۱۷۰). در حقیقت داریوش در سالهای بعدی حیات خود، آثار دیگری نیز از خویش به جای نهاد که از آن طریق شخصیت او در متن کتیسه‌هایش بیشتر روشن می‌شود. از داریوش یکم، شاهنشاه هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) چهار سنگ‌نبشته در نقاط مختلف ایران زمین باقی مانده است که فهرست ایالات زیر نظر حکومت هخامنشی را از آغاز قدرت یافتن داریوش و غلبه بر شورشگران داخلی و خارجی تا پایان سلطنت او عنوان کرده‌اند. پیش از شروع مطلب باید به توجه بیش از حد لزوم داریوش، به گزارش ایالات در سنگ‌نبشته‌ها اشاره کرد و آن درک اهمیت بازستاندن سرزمینهایی است که در شورشهای داخلی و خارجی سال ۵۲۲ ق.م از دست داریوش خارج شده بود و مجدداً با تلاش خود وی و وفاداران به او، آن سرزمینها به پیکره حیات امپراتوری هخامنشیان بازگشت (۳: ص ۲۸۱). آن سنگ‌نبشته‌ها به ترتیب زمانی- و نه اهمیت سیاسی- عبارت‌اند از نوشته داریوش در کوه بیستون (بغستان)، نوشته داریوش بر دیوار صفت تخت جمشید، نوشته داریوش که به صورت مختصر و به زبان اکدی بر کاخ شوش نگاشته شده است و سرانجام سنگ‌نبشته او در آرامگاهش در نقش رستم پارس.

از این چهار سنگ‌نبشته عصر هخامنشی، نوشته بیستون، نقش رستم و شوش به سه زبان نقل شده‌اند. پارسی باستان، عیلامی و بابلی (۷: ص ۱۸). نوشته داریوش بر دیواره صفا تخت جمشید به زبان و خط پارسی باستان و سنگ‌نبشته داریوش بر دیواره کاخ شوش به زبان اکدی است و بر روی کاشیهای رنگین بازسازی گردیده است (۷: ص ۲۱۱). این سنگ‌نبشته‌ها - بجز نوشته بیستون که شرح آن گذشت - شامل تقسیم‌بندیهای اداری، اقتصادی و مالیاتی می‌باشند (۱: ص ۲۰۲). در این چهار فهرست نام پارس^(۱۱) همواره در رأس قرار دارد. نام ماد و جایگاه آن در کتیبه‌ها متغیر است، علت روشن است، وفاداری مادها باید پیوسته سنجیده می‌شد نکته‌ای که از مجموع مطالعات بر روی کتیبه‌ها به دست می‌آید آن است که پارسه، پارت، ازه^(۱۲) که در نوشته‌های داریوش و هرودت توأم در مقام اولویت هستند (وفاداری آنان به سلطنت داریوش مورد تأیید است) قلب شاهنشاهی را تشکیل می‌داده‌اند. اما سرنوشت مادها در بیستون جداسست؛ مادها شورشگرند، ولی بعدها مورد بخشایش قرار می‌گیرند.

مطابق گزارشها، در متن سنگ‌نبشته بیستون، اگرچه تلاش شده توسعه فتنه و آشوب در درون ایالات شاهنشاهی حقیر نشان داده شود، ولی در عمل تمامی سرزمین‌ها شوریده‌اند. درباره علل شورشها، احتمال داده می‌شود، وضع مجدد مالیات و سربازگیری - که به دستور مغ بخشوده اعلام شده بود - از مهمترین دلایل باشد.^(۱۳) با این حال گمان می‌رود سیاست بسیار آزادیخواهانه کوروش - فقط هشت سال پس از مرگ وی - بلا اثر شده بود (p.150: 27) و تبلیغات وسیع مادها و مغان طرفدار گنومات که در سرتاسر ایران پراکنده بودند نیز می‌توانست نظر حاکمان و مردم ولایات را نسبت به داریوش که او را همچون غاصبی علیه خاندان هخامنشی و شخص بردیا - فرزند کوروش - به حساب می‌آوردند تغییر دهد.^(۱۴) به نظر می‌رسد داریوش قدرت مغان و حضور وسیع آنان را در سرزمین‌هایی که می‌توانستند علیه او عمل نمایند می‌شناخت و از آن قدرت آگاه بود. در میان متون یونانی، اطلاعات زیادی از همکاری نزدیک مغان با هخامنشیان در زمان کوروش و پس از او در عصر کمبوجیه در دست داریم. آنان پادشاه را همراهی می‌کردند و با او قربانی می‌کردند و برای حفظ شاه از لغزش به درگاه خدایان سرود نیایش می‌خواندند. در همان متون، از سرزمین‌هایی که مغان در آنها سکونت داشته و دارای نفوذ فراوان بوده‌اند، نام برده شده است. مانند پارس، عربستان، اتیوپی و مصر همچنین سوریه، بابل، کاپادوکیه، آناتولی و افسوس (ساحل دریای ازه) (۲: ص ۱۱۳)

اینکه هرودت می‌گوید پس از مرگ مغ، که به دست داریوش انجام شد، تمام آسیا در مرگ او افسوس خوردند و گریستند (۲۳: ص ۲۱۲)، سخنی بیهوده و بی‌دلیل نیست. دستگاه قدرتمند و وسیع مغان، کشته شدن جانشین کمبوجیه را که داریوش او را مغی غاصب به شمار می‌آورد، چنان عمل غیرانسانی و غیرعادلانه‌ای تبلیغ می‌نمود که همه مردم را در مرگ بردیایی که به واقع مغ بود و مغان او را بردیا معرفی می‌نمودند - در وسعتی بسیار - به هیجان آورد که آثار آن به صورتی غیرقابل انکار آغاز شاهنشاهی داریوش را دچار آنچنان پریشانی و تخریبی نمود که داریوش ناچار شد آن خاطره را برای معاصران و آیندگان بنویسد و سوگند یاد کند که «مغان برای براندازی نظام هخامنشی توطئه نموده بودند.»^(۱۵) (۲۱: ص ۳۵۰)

داریوش قریب دو سال از آغاز شاهی خود را در کشمکش‌هایی سخت گذرانید، نوزده جنگ نمود و نه پادشاه را مغلوب ساخت و اگر داریوش در چنان برخوردهایی - علی‌رغم خشونت‌ی که نشان داد - پیروز از کار درآمد، به احتمال، علت آن بود که هر شورشگری در هر ایالتی به خاطر اهداف خود می‌جنگید و هیچ یک از مدعیان با دیگری همراه و همسو نبود و به همین دلیل داریوش توانست با کمک سرداران قابل و وفادار خود بر تک‌تک آن شورش‌ها فایق آید، «شورشگران را اعدام کند و مردمان را آرام و مطیع سازد» (۱۶: ص ۱۵۲).

بنابراین علت دشمنی آشتی‌ناپذیر داریوش با مغان که در خاطره تاریخی هخامنشیان باقی ماند و اختصاص سالروزی به چنان حادثه‌ای تحت عنوان ماگوفانی^(۱۶) که در تقویم پارسیان باقی ماند روشن است (۲۳: ص ۱۷۷).

برای پی بردن به ریشه‌ها و علل آن چالش‌ها، به دو پدیده بسیار مهم باید توجه شود. پدیده اول تاریخنگاری خاص یونانیان است که آن دوران را با دیدگاه‌های مختلف به رشته تحریر آورده است و نکته دیگر ریشه‌یابی روابط مغان و مادها در ارتباط با سلطنت داریوش (۲۴: ص ۱۷۷).

در مرحله اول، یکی از مهمترین مشکلاتی که در تاریخنگاری هخامنشیان به چشم می‌خورد، یونانی‌نگری به آن می‌باشد.^(۱۷) بی‌گمان نمی‌توان حضور مورخان یونانی را در ارائه تاریخ هخامنشیان کتمان نمود و یا آنرا انکار کرد. یونانیان تاریخ آن دوره را نوشته‌اند، اما اندیشه‌های خاص تاریخی خود را نیز در جای جای آن از نظر دور نداشته‌اند. هرودت به‌عنوان پدر تاریخ، گاهی کاملاً یونانی به تاریخ عصر اول

هخامنشی دارد و دیدگاه کنزیاس نسبت به تاریخ ایران عصر هخامنشیان امروزه مورد تأیید نیست. از این رو اطلاعات امروزی در تاریخ هخامنشی مبتنی بر فرضیه‌های متفاوتی است که تلاش دارد از طریق آن فرضیه‌ها به حقایق تاریخی دست یابد.

بحث درباره «ماگوفانی» و شدت عمل داریوش نسبت به مغان نباید از دیدگاه صرفاً یونانی‌نگری تاریخ بررسی شود، بلکه باید از منظر دیگری نیز به آن نگریست. منظری که یونانیان به دلیل دور بودن از حوادث داخلی کشور نتوانسته‌اند آن وقایع را تحلیل نمایند، هرچند کوشش آنان در بیان مدارک تاریخی بی‌گمان - به دلیل نادر بودنش - قابل تحسین است. مغان از سرزمین ماد برخاستند و مادها بی‌گمان در ساختار امپراتوری عصر اول هخامنشیان نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند. بنابراین به صورتی طبیعی مادها و مغان به لحاظ اهداف سیاسی و اعتقادی بر یک راستا قرار می‌گرفتند. «کوروش طایفه پارس‌ها را که با طایفه مادها در اداره امپراتوری شریک بودند، برابر و مساوی می‌دانست نه بهتر و نه بالاتر.» (۷: ص ۳۱).

آنگاه که کمبوجیه در مصر بود، مغان و همراهان مادی آنان با استفاده از شباهت گئومات و با آگاهی از کشته شدن بردیا، کودتایی را رهبری می‌کنند که بدان وسیله دولت هخامنشی را از سویی به لحاظ سیاسی به عصر مادها بازگردانند و از سویی حکومتی مذهبی به رهبری مغان پدیدار سازند (۱۰: ص ۹۶) و از طرفی شباهت بسیار زیاد گئومات با بردیای کشته شده به فرمان کمبوجیه، حقیقت امری را بر مردم مشتبه ساخت، مبنی بر اینکه فرزند کوروش بر فراز قدرت دولت هخامنشی جای گرفته است. اگر چنین فرضیه‌ای پذیرفته شود، می‌توان دریافت که آنان توانستند به مدت ۷ ماه بنابر گزارش داریوش در بیستون بر ایران و امپراتوری هخامنشی حاکمیتی بی‌چون و چرا و آرام داشته باشند. اما آنچه را اتحادیه اشراف مادی و مغان پدید آوردند از سویی به وسیله فایدیما (Phaedyme) دختر اتانس (Otanes) پارسی فاش شد و از سویی دیگر کمبوجیه در بستر مرگ راز کشته شدن بردیای واقعی را برای سران سپاه ایران افشا نمود (۲۴: ص ۱۷۷) و نتیجه آن شد که داریوش با کمک سران خاندان پارسی توطئه گئومات و یاران او را خنثی نمود. ممکن است این طور تصور شود که مغان سعی داشتند به آداب و سنن قدیمی مادها و شرایط قبل از دوره هخامنشیان باز گردند. ظاهراً در ماد، نهضت بزرگی علیه حکومت هخامنشیان آغاز شده بود. «مؤید این مطلب همان قیام فرورتیش است که داریوش مجبور شد بلافاصله پس از سرکوبی مغ و یارانش با او

وارد نبرد شود.» (۶: ص ۳۰). داریوش در کتیبه بیستون به این واقعه اشاره کرده و می‌نویسد: «داریوش شاه می‌گوید: قدرتی که از نسل ما سلب شده بود، من آن را برگرداندم و به جای خود قرار دادم... من آنچه را که مغان از مردم گرفته بودند به آنان بازگرداندم» (۱۰: ص ۹۸). در اینجا تناقض بین گفته‌های هرودت و داریوش آشکارا در این مورد خاص روشن می‌گردد. نویسنده کتیبه بیستون با مغ‌ها خصومت دارد و برای او علت این دشمنی واضح است. «خساراتی که به مردم (کارا) و ارتشیان وارد شده است و غضب سلطنت رسمی و موروثی هخامنشیان، در صورتی که هرودت تلاش مغ و یاران او را بر جلب و جذب مردم خاطر نشان می‌سازد» (۱۶: ص ۱۰۰).

داریوش برای مبارزه با مادها که در واقع قویترین نیرویی بود که در برابر او ایستادگی نمود، دست به تلاشی بزرگ زد و سرانجام بر آنان پیروز شد. شورشگران مادی و مخالفان دودمان هخامنشی از مجموعه قبایل ماد به دستور داریوش به جایگاه‌های دوردست و بد آب و هوا تبعید گردیدند. «داریوش مادهای ناراضی از حکومتش را به جزایر خلیج فارس و از جمله قشم تبعید نمود. داریوش با اسکان مادهای خطرناک و ناراضی در یک زمان به دو هدف می‌رسید. از یک سو گروهی شورشیان خطرناک و سابقه‌دار را در زندان‌های دوردست، که طبیعت برای او فراهم آورده بود، جای می‌داد تا توانایی‌های نظامی از آنان گرفته شود و از سویی دیگر با مسکن دادن آنان در آن نواحی بسیار بد آب و هوا، حاکمیت خود را بر اقیانوس هند استحکام می‌بخشید.» (۷: ص ۱۰۹-۱۰۸).

بدین ترتیب داریوش توانست در آغاز شاهنشاهی درخشان خود با تکیه بر جایگاه برتر شاهنشاه برگزیده اهورامزدا بر مشکلات داخلی فایق آمده و آینده ایران بزرگ را طراحی نماید. داریوش در کتیبه مرگ خود در نقش رستم می‌نویسد: «می‌گوید داریوش شاه، با اراده اهورامزدا آن گونه هستم که راستی را دوست دارم و بدی را دوست نیستم... من با اراده و خواست اهورامزدا، آنچه را لازم بود به انجام رسانیدم.» اعتراف او، آن هم در انتهای یک زندگی پرفراز و نشیب، اعترافی مغرورانه و موقرانه است.» (۶: ص ۳۰) اما باید در نظر داشت که داریوش بدون اتکا به اهورامزدا نیز می‌توانست کارهای بزرگ خود را انجام داده و به ثبت برساند. به واقع آنچه را که داریوش از اهورامزدا انتظار داشت آن چیزی بود که مردم از او انتظار داشتند. داریوش

ناچار بود در برابر تأثیر فراوان مغان بر توده‌های وسیع مردمی، دست به یک راهبرد کلی برای تغییر باورها بزنند. او اهورامزدا را به عنوان باوری فراتر از باورهای مردم و مغان به صحنه مبارزات کشانید تا مغان قدرتمند را با قدرت اراده اهورامزدا، قدرت سیاسی شاهنشاه که در ارتباطی تنگاتنگ بودند از میدان به در کند. اما در واقع می‌توان به یک حقیقت اقرار نمود و آن حقیقت عبارت از این است که «وصول دار...ش به قدرت شاهنشاهی ایران نتیجه مبارزات حاد سیاسی بود.» (۸: ص ۲۳۷).

در این نقطه می‌توان داریوش را به شاهنشاهی مبدل ساختن به صورت سوشیانی که نجات‌بخش دین و دولت است جلوه‌گر می‌گردد. موعدهی زرتشتی که در آخر زمان از تخمه زرتشت ظهور خواهد نمود. «تا دین و پادشاهی... توأم نماید و فرشکرد (نوسازی) جهان به دست او انجام پذیرد.» (۱۳: ص ۸۶).

بی‌تردید راهبرد دینی داریوش در سایه تکیه بر اراده خلل‌ناپذیر اهورامزدا و تجلی احتمالی در پدیده مورد قبول سوشیانت بر باورهای آیینی مغان که خواستار براندازی نظام هخامنشی و ایجاد دولت تازه‌ای مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی و مذهبی اتحاد قبایل ماد و مغان بودند پیشی گرفت و داریوش از آن پیروز درآمد.

نتیجه آنکه، بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که داریوش در برابر شورش مغان و تحریکات آنان در ساتراپ‌های هخامنشی و با توجه به ساختار دینی آنها و باورهای مذهبی مردم نسبت به مغان، خود را از مقام و پایگاه والاتری معرفی نماید و در آن تقابل، به بزرگان پارسی و غیر پارسی که نسبت به او نظر مناسب نداشتند، موقعیت ممتاز «از جانب اهورامزدا» را تفهیم نماید. و چنین بود که داریوش خود را، الزاماً، برگزیده اهورامزدا نامید.

پی‌نوشت

۱- به نظر اومستد، گشتاسب فرمانروای شرق ایران در عصر زرتشت با گشتاسب تاریخی و پدر داریوش تطبیق دارد. این نظر اومستد می‌باشد (۱: ص ۱۴۶). همچنین هرتسفلد نیز اعتقاد دارد داریوش از شاگردان زرتشت بوده و به همراهی وی دین زرتشت را که مورد حمله گئومات و مغان قرار گرفته نجات داده است. هرتسفلد به عقیده فرای اینکه گفته‌اند داریوش فرزند و پستاسپ حامی زردشت بوده هیچ پایه و اساسی ندارد (۱۴: ص ۱۵۸ / ۸: ص ۱۷۰).

۲- آرمیتی (Spenta Armaiti) نام یکی از شش سپند مقدس آیین زرتشت بوده و مظهر زمین، چشمه‌ها و معدن برکت و همچنین تجسم ایمان، اطاعت و نگاهبان آفرینش زمین به شمار می‌رود (۵: ج ۱، ص ۳۵۴). اشه (Asha) یکی دیگر از امشاسپندان و نگاهبانان آفرینش آتش، بیشتر از هر امشاسپندی دیگر از آن یاد می‌کند (همان: ص ۲۸۳). امشاسپندان نام شش ایزد زرتشتی به همراه آفریننده (سپندمینو) که آفرینش‌های اهورامزداپی را نگاهبان هستند (همان ص ۲۸۳).

۳- داریوش خود را آورنده قوانین خوب (وهو-داته (Vohv-Data) می‌داند.

۴- شاهان بزرگ هخامنشی، اهورامزدا و دیگر ایزدان را می‌پرستیدند، اما به نظر نمی‌رسد آنان عناصر گاهانی (سروده‌های زرتشت) را ستایش کرده باشند (۱۸: ص ۹۸).

۵- سوشیانس، سوشیانت، سائوشیانت (Saošyant): به عبارت تکرار شده در یسنای ۲-۵۳ کتاب مقدس اوستا، پژوهشگران بر این نظر هستند که مراد، دین الهام شده به خود زرتشت است. برخی نیز اعتقاد دارند عبارت اخیر اشاره به پیامبر بزرگتری می‌نماید که زرتشت انتظار دارد پس از او ظهور کند و تلاش‌های او را به ثمر برساند. در یسنای ۳-۴۳ زرتشت اشاره‌ای مستقیم به این آرزو دارد: «کسی که خواهد آمد بهتر از هر مرد نیک دیگری است. کسی که هم برای هستی دنیوی و هم برای هستی مینوی راه راست را خواهد آموخت.» (۵: ج ۱، ص ۳۲۶ / ۱۰: ص ۳۳۴). در اینجا مراد این است که داریوش سوشیانت زرتشتی بوده و با خود را به این لقب می‌خوانده است.

۶- در سنگ‌نبشته داریوش (بیستون - ستون اول) بندهای ۶۰-۲۸ اصطلاح Vamna-Auramazda که آن را به خواست اهورامزدا ترجمه کرده‌اند، بیش از ۵۰ بار تکرار می‌شود (۵: ج ۱، ص ۱۳۵).

۷- نوشته داریوش در بیستون یک اعلامیه رسمی درباره مشروعیت حکومت داریوش است و او تلاش دارد نشان دهد که نظام او داروی بی‌نظمی و بی‌سامانی است (۱۹: ص ۳۰).

۸- با آنکه در کتیبه بیستون نکات پرتناقضی مشاهده می‌شود، اما هرکس که بخواهد بر آن ایراد بگیرد برعهده اوست که دلیلی استوارتر اقامه نماید. شاید کسانی که برگفته‌های داریوش خرده بگیرند راست بگویند اما تا کنون نتوانسته‌اند سخن خود را بر کرسی بنشانند (۱۴: ص ۱۴۹).

۹- داریوش تلاش دارد خود را از خاندان سلطنتی هخامنشی به حساب آورد و علاقه‌مند است که دیگران نیز این وابستگی را قبول نمایند. متن کتیبه بیستون می‌رساند که داریوش نهمین پادشاه هخامنشی است. در این متن دو شعبه خاندان هخامنشی به حساب آمده‌اند: یعنی هخامنش، چیش‌پش، کوروش اول، کمبوجیه اول، کوروش دوم و کمبوجیه دوم از یک‌سو و آریارمنه و آرشامه از سوی دیگر... (۱۶: ص ۱۵۱).

- ۱۰- بخش دیگری از سنگ‌نبشته به جنبه‌های توصیفی و تبلیغی درباره شاه پرداخته است و از این لحاظ بسیار شبیه کارنامه Gestacres - اگوستوس - اولین امپراتور روم بزرگ می‌باشد (۲۰: ص ۳۰).
- ۱۱- پارسیان در آغاز - مطابق نقل کتیبه‌های آشوریان - در شرق دریایچه اورمیه در پارسواش می‌زیسته‌اند و سپس در امتداد زاگرس تدریجاً به جانب جنوب فلات سرازیر شدند و در حدود شوشتر و مسجد سلیمان کنونی فرود آمدند و به زندگی شبانی و کشاورزی اشتغال جستند. این نواحی را به یاد سرزمینی که در حوالی اورمیه ترک کرده بودند به نام پارسه و یا پارسوماش نام نهادند. (۱۱: ص ۶۵) پارسه (persis - parsa) از پرداخت مالیات معاف بود (۷: ص ۱۴).
- ۱۲- اینها هم اول شورشی شدند. به‌خصوص خوزستان (عیلام) اما بعداً تابع امپراتوری گردیدند.
- ۱۳- داندامایف از قول یک مورخ روس (و. ریتورین) توضیح می‌دهد که عمل گئومات مغ، علیه مصالح ملی ایرانیان بوده است. به نظر او گئومات به نفع اشراف ماد، چنان ویرانی پدید آورد که موجب پریشانی کشور شد. حتی معافیت از خدمت نظام که به‌وسیله گئومات پیشنهاد شده بود موجب نفاق و تخریب روحیه ارتش ایران که در مصر به سر می‌برد گردید (۸: ص ۱۹۸).
- ۱۴- مادها فرمانروایی کوروش را به این دلیل پذیرفته بودند که او را از طریق انتسابش از مادر به خاندان شاهی مشروع به حساب می‌آوردند، حال آنکه چنین زمینه وفاداری در میان مادها، نسبت به داریوش نبود. مادها داریوش را غاصبی می‌دیدند که نه تنها خون سلطنتی مادی در رگهای او جاری نبود، بلکه برای رسیدن به سلطنت یک شاهزاده مادی [بردیا] را به قتل رسانیده بود (۷: ص ۳۹).
- ۱۵- داریوش مغانی را که هواخواه گئومات بودند کشت (۱۴: ص ۱۵۱).
- ۱۶- کتزیاس که به مدت ۱۷ سال در دربار هخامنشیان به سر برده بود از جشن ماگوفانی (مغ‌کشی) نام برده است و آن را به روزی که مغ غاصب کشته شده بود اطلاق می‌کند (۵: ج ۲، ص ۱۳۲).
- ۱۷- پژوهشهای اخیر پی‌یر بریان و به‌ویژه مقاله او به نام «تاریخ و مکتب فکری» (۱۹۸۹)، منابع یونانی، به‌ویژه آثار افلاطون کتاب هفتم، کوروش تمامه گزنفون، نوشته‌های سقراط و آریان را به دقت بررسی کرده. و به این نتیجه رسیده که گزارشهای این نویسندگان از امور ایران، با هدف نشان دادن ضعف ایرانیان بوده است. بنابراین باید این نوشته‌ها را نه تاریخ که تعابیر مکتب‌های فکری تلقی نمود (۴: ص ۱۵).

منابع

- ۱- اومستد. *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، چاپ اول، نشر فرانکلین، تهران، ۱۳۴۰.
- ۲- ادی، ک ساموئیل. *آئین شهریار در شرق*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
- ۳- بریان، پی‌یر. *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه احمد سمسار، جلد اول، چاپ اول، نشر زریاب، تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- بروسیوس، ماریا. *زنان هخامنشی*، ترجمه هایده مشایخ، چاپ اول، نشر هرمس، تهران، ۱۳۸۱.
- ۵- بویس، مری. *تاریخ کیش زرتشت (هخامنشیان)*، ترجمه صنعتی‌زاده، جلد دوم، چاپ اول، نشر توس، تهران، ۱۳۷۵.
- ۶- بنگستون، هرمان. *یونانیان و پارسیان*، ترجمه تیمور قادری، چاپ اول، نشر فکروز، تهران، ۱۳۷۶.
- ۷- توین بی، آرنولد. *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه صنعتی‌زاده، چاپ اول، نشر موقوفات، دکتر افشار، تهران، ۱۳۷۸.
- ۸- داندامایف، م.آ. *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب، چاپ اول، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۹- دوشن گیمن، ژاک. *دین ایران باستان*، ترجمه رؤیا منجم، چاپ اول، نشر فکر روز، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۰- دیاکونف، م.م. *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، چاپ دوم، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین. *روزگاران*، چاپ اول، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۲- زرنر، آرسی. *تعالیم مغان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، نشر قدس، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۳- شهبازی، شاپور. *علیرضا جهاننداری، داریوش بزرگ*، چاپ اول، نشر دانشگاه پهلوی [سابق]، شیراز، ۱۳۴۹.
- ۱۴- فرای، ریچارد. *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۵- کورت، املی. *هخامنشیان*، ترجمه ناقب‌فر، چاپ اول، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۶- گیرشمن، رمان. *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چاپ پنجم، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.

- ۱۷- ماسه، هنری و گروسه، رنه. *تاریخ تمدن ایران*، ترجمه جواد محیی، چاپ اول، نشر گوتنبرگ، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۸- موله، ماریان. *ایران باستان*، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ اول، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۹- ویسهوفر، یوزف. *ایران باستان*، ترجمه ناقب فر، چاپ اول، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲۰- نارود، دان. *امپراتوری ایران*، ترجمه ناقب فر، چاپ اول، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۱- نیبرگ، هنریک ساموئل. *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، چاپ اول، نشر مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، تهران، ۱۳۵۹.
- ۲۲- هرتسفلد، ارنست. *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*، ترجمه حکمت، چاپ اول، نشر انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۲۳- هرودت، *تواریخ*. ترجمه وحید مازندرانی، چاپ اول، نشر دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۴- هرودت، *تاریخ هرودت*، ترجمه هادی هدایتی، جلد سوم، چاپ اول، نشر دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹.
- ۲۵- هیگنت، چارلز. *لشکرکشی خشایارشا به یونان*، ترجمه خشایار بهاری، چاپ اول، نشر کارنگ، تهران، ۱۳۷۸.

26 - Kent. (1953). *Old Persian, Texts and Lexicon*. Newhaven.

27 - Cowley. (1922). *Ancient Papyri in Fifth century B.C.* Ozforol.

28 - Long worth, M. (1907). *Dames Popular Poetry of Boloches*. London.

29 - *The Cambridge History of Iran*. (1985). Volume 2. The Median and Achaemenian Periods.